

سیر تاریخی نقش ایران در پنجاه سال اخیر افغانستان

هر کشور مولفه هائی دارد که بر مبنای آن سیاست خارجی خود را طرح ریزی می نماید و روابطش را با سایر کشور ها عیار میسازد. بدون تردید که منافع ملی، جغرافیه، اقلیم، تاریخ، ایده لوژی، مذهب، اقتصاد و سیاست منطقه و جهان نقش بارز در طرح سیاست خارجی یک کشور دارد. ایران هم بر همین راستا عمل می کند. مولفه های سیاست خارجی ایران بر چند اصل استوار است:

۱. ایرانیت و هویت تاریخی، ۲. توسعه حوزه تمدنی، ۳. صدور انقلاب اسلامی، ۴. حفظ نظام اسلامی، ۵. بقاء و امنیت ایران، ۶. تلاش برای توسعه و پیشرفت و ۷. تامین منافع ملی.

خامنه ای رهبر فعلی ایران بر سه اصل در سیاست خارجی معتقد است: ۱. عزت یعنی حفظ غرور، ۲. حکمت یعنی تدبیر و خرمندی و عقلانیت ۳. مصلحت یعنی هر نوع تصمیم که منافع اسلام و مسلمین را از دیدگاه ایران تامین نماید.

با این مولفه ها، ایران سیاست خارجی خود را نه تنها با افغانستان بلکه با تقابل با جهان طرح ریزی نموده است.

طور مقدماتی اظهار میدارم که از دهه هفتاد قرن گذشته بدینسو، سیاست خارجی ایران به ارتباط افغانستان نظر به حالات سیاسی کشور ما تکنیکی تغییر خورده اما از لحاظ ستراتیژیک دیدگاهش پابرجا مانده است. از نظرگاه فاشیسم فارس، افغانستان همیشه امتداد سرزمین شرقی ایران است. پوهاند حبیبی یکی از نخبگان تاریخ افغانستان با تحریر مضمونی تحت عنوان "تاراج تاریخ: یک محاسبه تاریخی با مدعیان مفاخر ۲۵ قرنه" که در سال ۱۳۴۵ شمسی مطابق ۱۹۶۶ عیسوی در جریده مساوات ارگان نشراتی حزب دموکرات مترقی مرحوم میوندوال به نشر رسید، ادعا های جعلی فاشیسم فارس را با منطق قوی تاریخی از ریشه باطل ساخت. پوهاند حبیبی ثابت کرد که سلطه فارسیان بر افغانستان ۵۳۰ سال طول کشید، اما سلطه افغانها بر ایران ۸۰۰ سال را در گرفت. قابل یادآوری است که ایران در ماه اکتوبر ۱۹۷۱ جشن به اصطلاح ۲۵۰۰ ساله شهنشاهی را برپا نمود که از جانب افغانستان سردار عبدالولی داماد پادشاه افغانستان و همسرش شاهدخت بلقیس سهم گرفته بودند که باعث قهر و غضب چپی ها آنزمان، ملی گرایان افغانستان و محمد داوود جمهور گردید.

در مجموع، ایران در جستجوی افغانستانی است که نفوذ ایران در آنجا قابل پذیرش بوده و از دیدگاه فرهنگی و حوزه تمدنی کلاً تابع تهران باشد. با استفاده از هرج و مرج نزدیک به ۵۰ سال اخیر در کشور ما، هر دو کشور همسایه ایران و پاکستان هرگز احیای یک افغانستان قبل از اپریل ۱۹۷۸ را آرزو ندارند.

سیر تاریخی:

ایران با مرکبات سیاسی، استخباراتی و توسعه طلبی وارد تیاتر افغانستان شده است. بالاخص، از دهه ۷۰ قرن ۲۰ تا اکنون این حالت در سیاست خارجی ایران نسبت به افغانستان حکمفرما بوده است.

در دهه های ۵۰ و ۶۰ قرن ۲۰، ایران نظر به نارامی های سیاسی در آن کشور، فعالیت سیاسی و استخباراتی چشمگیری در افغانستان نداشت، اما بی تفاوت هم نبود. سرمایه گذاری های سیاسی و استخباراتی ایران سرآغاز خیزش های بعدی این کشور در افغانستان گردید.

بطور مثال ایران جواسیس ایرانی خود را هم در افغانستان داشت. بطور مثال شخصی بنام هوشنگ که برای فریب يك دكان عينك فروشی در منزل فوقانی جاده باغبان كوچه باز کرده بود، یکی از اجنت های شناخته شده ساواک ایران در افغانستان بود. نمیدانم که چرا نظام وقت فعالیت های او را نادیده میگرفت. هوشنگ برای حمایت خود با بعضی فامیل ها سر شناس در کابل ارتباط نزدیک داشت. این شخص بعد از تغییر نظام شاهی با همسر افغان خود به برتانیه رفت.

به قول دوتن از ماموران عالیرتبه وزارت خارجه افغانستان، ایران در وزارت خارجه افغانستان هم فرد مورد نظر خود را داشت. چنانچه همین فرد ضد ملی در وزارت خارجه اسناد مداخلاتی افغانستان را که مربوط به روابط افغانستان و ایران در مورد معاهده آب دریای هلمند میشد، در دوران حکومت مرحوم اعتمادی به ایرانی ها تسلیم کرد. زمانیکه عباس هویدا صدراعظم وقت ایران برای امضای معاهده آب هلمند در زمان صدارت مرحوم موسی شقیق به کابل آمد، از ارائه معلوماتش در مورد مربوط به آب هلمند که از زمره اسرار سیاسی کشور بود، مقامات افغانستان ابراز تعجب کردند. قابل تذکار است که در دوره حکومت وحشت ربانی - مسعود، سازمان جاسوسی ایران معاشات همین دیپلمات بی هویت و سائر اعضای هیئت نمایندگی افغانستان در ملل متحد را میپرداخت.

فعالیت جاسوسی ایران در میان محصلان افغانی در ایران فوق العاده گسترش یافت. ایران حاصل کار خود را از خرمن استخباراتی این کشور موفقانه بدست آورد و تربیت شدگان و سرسپردگان ساواک و واواک در مقام های حساس خصوصاً در ساحات فرهنگی و رایو تلویزیونی تا سقوط نظام مستعمراتی گذشته نصب گردیده بودند.

نظام شاهی ایران، کودتای سال ۱۹۷۳ و استقرار جمهوریت در افغانستان را يك علامه خطرناکی برای سلطنت پهلوی تلقی نمود و میخواست که آنرا در آغاز سقوط دهد. شاه ایران مصمم بود که شورشی را در هرات و بالاخره کودتائی را به نفع برگشت پادشاه افغانستان به راه اندازد. اما بعداً فهمید که پادشاه سابق افغانستان به چنین يك ماجراجویی تن در نمیدهد. پس تصمیم گرفت همکاری خود را با جمهوریت نوبنیاد افغانستان در ساحات اقتصادی و فرهنگی تقویت بخشد. اما از قرضه های پیشنهادی ایران تا اخیر روز نظام جمهوریت خبری نشد و صرف روی کاغذ باقی ماند. روابط کابل-تهران در همین زمان طوری انکشاف نمود که همکاری های استخباراتی را هم در بر گرفت. افراد ساواک وارد کابل شدند که چهره های آنها در آن زمان شهر کوچک کابل قابل تشخیص بود. سیلیک هاریسن نویسنده امریکائی و سایر محققان امور افغانستان معتقد بودند که نزدیکی استخباراتی بیش از حد تهران - کابل یکی از علل شتاب دهنده کودتای روسی ماه اپریل سال ۱۹۷۸ علیه جمهوریت محمد داوود بود.

کودتای نظامی مورد حمایت مسکو در اپریل ۱۹۷۸ که بعداً تجاوز شوروی را به افغانستان در دسمبر ۱۹۷۹ به دنبال داشت، نظام اسلامی نو بنیاد آیت الله خمینی را که با موافقت استعمار غرب روی صحنه آمد، در حالت سرگیچی قرار داد. بعد از تحولات سیاسی در افغانستان و مسایل پیچیده منطقه ئی و اقتصادی، شاه ایران ارزش خود را نزد غرب از دست داد و باید تعویض میشد. شاه ایران بیش از آن نمیتوانست نیازمندی های استعمار غرب را با در نظر داشت تحولات منطقه برآورده سازد. همان بود که در ۱۱ فروری ۱۹۷۹ سرنگون گردید. نظام آیت الله ها در ایران از یکسو نمیتوانست که این تجاوز شوروی به افغانستان را نادیده بگیرد و از سوی دیگر توان اینرا هم نداشت که از عهده مخالفت با مسکو برآید.

نظر به گفته ولادیمیر کوزچکن سکرتر دوم سفارت شوروی در تهران و مولف کتاب "داخل کی جی بی"، صادق قطب زاده وزیر خارجه آن وقت ایران با گرومیکو وزیر خارجه شوروی در مورد تجاوز شوروی به افغانستان پرخاش نمود. بعد از این حادثه کی جی بی تصمیم گرفت که گلم وی را جم کند. همان بود نظر به توطئه کی جی بی، نظام خمینی قطب زاده را به جرم برانداختن دولت اسلامی ایران اعدام نمود. در همین کتاب مولف متذکر میشود که ما سکرتر سوم سفارت افغانستان در تهران را استخدام کردیم که پاسپورت های افغانستان را به ما بفروشد تا ما بتوانیم اعضای کی جی بی آسیای مرکزی خود را در قیافه افغان ها به افغانستان بفرستیم. همین ها بودند که کودتا روسی اپریل ۱۹۷۸ را از نظرگاه استخباراتی به موفقیت رسانیدند.

بر مبنای ترس از شوروی و انزوای جهانی بود که ایران نخواست مانند پاکستان در خط مقدم جنگ علیه شوروی قرار گیرد. پاداش شوروی هم به ایران قابل ملاحظه بود. بعد از شکست در افغانستان و سقوط آخرین نظام مورد حمایت مسکو در کابل در اپریل سال ۱۹۹۲، قسمت اعظم عمال شوروی که به اقلیت های قومی تعلق داشتند و اکنون طبل تجزیه طلبی را می نوازند، به استخبارات ایران پیوستند. این حالت زمینه تبلیغاتی را برای پیشروی ایران بسوی افغانستان نسبت به گذشته بیشتر فراهم ساخت.

در دهه هشتاد، فعالیت وسیع سیاسی و استخباراتی ایران در افغانستان بیشتر در سمت مرکزی و غرب افغانستان متمرکز بود. همچنان در داخل ایران سازمان جاسوسی این کشور فعالیت گسترده خود را به منظور جذب افغانها در داخل کمپ های مهاجران افغان به راه انداخت. همانطوریکه در پاکستان، تنظیم های هفتگانه ساخت آی اس آی روی صحنه آمدند، در ایران هم، سازمان های هشت گانه ساخت سازمان جاسوسی ایران ظهور کرد.

مهمترین آنها "سازمان نصر افغانستان" بود که مرتکب بیدادگری های غیر قابل بیان علیه مبارزین ملی گرای هزاره شد. سازمان نصر در هزاره جات، هرات و جنوب غرب کشور تبلیغات وسیعی را به نفع ایران آغاز کرد. به هدایت ایران، سازمان نصر چندین گروه کوچک دیگر مانند روحانیت مبارز، حزب حسینی، دانشجویان علوم اسلامی و روحانیت نوین را که در حوزه نجف و قم فعالیت میکردند، در خود ادغام کرد. برعلاوه، ایران برای تسلط و نفوذ بیشتر در افغانستان و خنثی ساختن فعالیت های ملی گرایانه مردم هزاره و اهل تشیع کشور، گروه های وابسته دیگری را هم مانند حرکت اسلامی شیخ آصف محسنی، سازمان حزب الله ئی ها (در هرات)، سازمان نیرو های اسلامی افغانستان، حزب دعوت اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان؛ پاسداران جهاد اسلامی افغانستان و جبهه متحد اسلامی افغانستان بوجود آورد.

حاصل همه فعالیت های استخباراتی ایران، خلق حزب وحدت بود که در قساوت و بیرحمی، کمتر از وحشیان اتحاد اسلامی سیاف، قاتلان و ویرانگران حزب اسلامی حکمتیار و منافقین جمعیت اسلامی ربانی و رهنمای شورای نظار احمد شاه مسعود نبود.

دوره جنگ های داخلی افغانستان

در جنگ های داخلی سال های ۱۹۹۶ - ۱۹۹۲، گروه های ساخت ایران همانند تنظیم های ساخت پاکستان از هیچ گونه جنایت و انسان کشی تحت رهبری و اوایک استخبارات نظام آخندی خودداری نکردند. باوجودیکه ایران در این دوره تباه کن به گروه های مذهبی تابع خود کماکان کمک میداد، اما اینبار توجه اش به سوی تاجیکان افغانستان بیشتر معطوف گردید. جواسیس ایران نه تنها در هزاره جات و هرات، بلکه در کابل و شمال کشور آزادانه فعالیت داشتند. از ردیف جواسیس ایران، معروفترین آنها چنگیز پهلوان است که راه خود را به سوی جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار باز کرد و مدتی را با احمد شاه مسعود سپری نمود و به وی درس خیانت به میهن و تفرقه افگنی داد. او همچنان نقش فعالی در کنفرانس هرات در دسمبر ۱۹۹۲ داشت که به دولت جعلی ربانی مشروعیت جاهلانه بخشید. چنگیز پهلوان (جاسوس ایران الاصل) در افغانستان در کتاب خود به اسم "افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" بر عنصر زبان و قوم زیر پوشش حوزه تمدنی غرض تسلط ایران بر افغانستان و تاجیکستان اتکاء کرده و به این اساس راه خود را به سوی فرقه های ضد ملی افغانستان باز نمود. روحیه کتاب وی بیشتر بر محور تحقیر پشتون ها و هزاره ها می چرخد. در کتاب چنگیز، استعمال کلمه "افغانستانی" رایج یافت و از همین جا در مغز عمال ایران در افغانستان تزریق گردید. همچنان فرد دیگری به اسم قاسم سلیمانی در ساحه نظامی به مسعود و ربانی مشوره میداد تا جنگ داخلی در افغانستان بیشتر گسترش یابد.

قاسم سلیمانی در سراسر شرق میانه به نفع نظام آخندی ایران فعالیت چشمگیری داشت و موفقیت هایی هم به دست آورد. این قاسم سلیمانی بود که به گروه شورای نظار هدایت داد که در جریان بمباران امریکا به سرعت جانب کابل حرکت کنند تا مبادا افراد متمایل به غرب همه قدرت را در دست گیرند. به این فعالیت استخباراتی قاسم سلیمانی، امریکا اعتراض نکرد و نقش ایران را در افغانستان پذیرفت. معلوم شد زدوبند های بین تهران و واشنگتن به ارتباط طالبان و افغانستان خلق گریده بود. با در نظر داشت اینکه دشمنی و دوستی در روابط ملل تداوم ندارد، سرانجام قاسم سلیمانی در روز سوم ماه جنوری سال ۲۰۲۰ در زمان دور اول ریاست جمهوری ترامپ ذریعه درون امریکا در میدان هوایی بغداد به خاکستر مبدل شد که باعث خوشحال قربانیان این قاتل و تآثر و ماتم حامیان شورای نظار و جمعیت اسلامی گردید.

در همین دوره، سازمان جاسوسی ایران و اوایک متوجه افغانهای مقیم خارج هم شد. در اروپا و امریکا جواسیس ایران در خلق نفاق میان افغانها بسیار فعال شدند. سازمان جاسوسی ایران **جریده امید** را با همراهی سی آی ای روی صحنه آورده و تقویت نمود تا خصومت میان افغانها را دامن زده و تشدید نمایند. **جریده امید** توظیف شده بود که موضوع تجزیه افغانستان را تبلیغ نماید و کشمکش های قومی و تبلیغات ضد پشتون را سرعت بخشد. نظر به گفته پسر یکی از گردانندگان امید که در جریان صحبت اینجانب از طریق تلویزیون بهار در کالیفرنیا پخش گردید "جریده امید مشرکاً توسط سی آی ای و اوایک تمویل و تقویت میشد." او گفت که "پول از مراجع استخباراتی به پدرم میرسید و بعد پدرم آن را میان همکاران تقسیم میکرد." هدف اولی و نهائی **امید** تحت انقیاد بیگانگان تغییر نام افغانستان و نابودی این کشور به نفع ایران و حتی پاکستان بود. عده از همکاران عقیده ئی جریده امید در نظام فاسد گذشته به مقامات عالیله دولت مستعمراتی گماشته شدند. سوال خلق میگردد که چطور دو دشمن جهانی امریکا و

ایران مشترکاً فعالیت های استخباراتی را علیه افغانستان پیش می برند. در آن زمان برچیدن نظام طالبانی و پایان بخشیدن به حاکمیت پشتون سرلوحه سیاست خارجی هر دو کشور به ارتباط افغانستان بود. تماس واشنگتن با شاه سابق و رفت و آمد عمال ایران به روم تصادفی نبود. همچنان، برگشت شاه سابق نه منحصراً شاه و رئیس دولت بلکه مانند یک خیرخواه و آرام ساختن موقتی پشتون ها نقطه مشترک دیگر واشنگتن و تهران بود. زلمی خلیلزاد هم آهنگ کننده فعالیت های استخباراتی بین عمال استخباراتی امریکا و ایران بود. باید علاوه نمایم که یکی از خطا های سیاسی غیر قابل جبران شاه افغانستان، برگشتش در زیر سایه امریکا به کابل بود.

حاکمیت طالبان دور اول

ظهور طالبان در دور اول (۱۹۹۶-۲۰۰۱)، دوره شکست برای ایران در افغانستان بود و اجباراً برای مدت شش سال دست به عقب نشینی زد. روابط ایران با حاکمیت طالبان در دور اول بسیار خصمانه بود که از فقدان تجربه و شناخت هر دو جانب از یک دیگر خصوصاً ایران از سیاست و تحولات افغانستان ناشی شده بود. ایران در آن زمان در اوج موفقیت های سیاسی اش در شرق میانه قرار داشت و تصور میکرد که در افغانستان هم می تواند مانند لبنان عمل نماید. فعالیت استخباراتی ایران در این دوره، منحصر به کمک های نظامی به حزب وحدت، اسماعیل خان و احمد شاه مسعود بود که بتوانند تا زمان فرصت برگشت، جنگ را علیه طالبان ادامه دهند. باوجود تسلط طالبان بر قسمتی از افغانستان، ایران روابط سیاسی خود را با دولت فراری ربانی-مسعود نگهداشته بود. قونسلگری ایران در مزارشریف فعال بود و به مخالفان طالبان کمک میکرد. در سال ۱۹۹۸، طالبان بعد از شکست سال قبل بر مزارشریف مسلط شدند. در جریان حمله، طالبان يك تعداد از جواسیس ایران را که به حیث دیپلمات در قونسلگری ایران در مزارشریف فعالیت میکردند، به امر ملا عمر کشتند. طالبان معتقد بودند که جواسیس ایران در قتل چند هزار طالب به کمک شخصی به نام عبدالملک یا جنرال ملک برادر رسول پهلوان در جریان یورش سال گذشته طالبان بر مزارشریف دست داشتند.

حادثه قتل جواسیس اما ظاهراً دیپلمات های ایران در مزارشریف، روابط نظام طالبانی را با ایران به حالت کاملاً خصمانه کشانید و تصور میشد که ایرانی ها به امتداد سرحدات ایران با افغانستان علیه طالبان دست به عملیات وسیع نظامی خواهند زد. بنابراین، ایرانی ها تبلیغات وسیعی را به راه انداختند و فکر میکردند که طالبان از آنها خواهند ترسید، اما در نتیجه، محاسبه سیاسی ایران غلط از آب درآمد. حین بازدید سید محمد خاتمی از صفوف قوای ایران به امتداد سرحدات ایران با افغانستان، برهان الدین ربانی رئیس جمهور اسبق و رهبر منافقین جمعیت اسلامی، در آنسوی سرحد پهلوی خاتمی استاد و از وی تقاضا نمود تا به افغانستان حمله نماید. خاتمی پیشنهاد ربانی را که ایران به کشور زادگاهش تجاوز نماید، رد کرد. اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس وقت پارلمان ایران اظهار داشت: "ما دیوانه نیستیم که به افغانستان حمله نمائیم." ایران تصور نمود که مبادا در افغانستان مانند جنگ عراق در دام امریکا بیفتد که باعث تضعیف ایران شده و در نهایت سقوط نظام آخندی را سبب گردد. شاید تهران هم درست فکر نموده بود و از افتادن در یک دام احتمالی در افغانستان دوری جست. از آغاز تا انتها، عملکرد سیاسی و نظامی ایران صرف يك لاف و گزاف بود. از این زمان به بعد، روابط نظام طالبانی و آخندی رو به خرابی رفت و تهران دست اسلام آباد را در قضیه قتل مامورین امنیتی اش دخیل دانست. اسلام آباد هم برای رضایت تهران، اسماعیل خان را که زندانی طالبان بود از کوته قلفی نجات داد و او را نزد ایرانی ها فرستاد. بعد از تسلیمی اسماعیل خان به ایران، روابط تهران - اسلام آباد کم و بیش دوباره عادی گردید.

سقوط طالبان

با سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ و اشغال افغانستان توسط قوای امپریالیسم غرب، ایران از نظرگاه سیاسی و استخباراتی با تمام قوتش به افغانستان برگشت و دوران شگوفائی و عصر طلایی استخباراتی ایران در کشور ما آغاز شد. تجاوز امریکا به افغانستان و به راه انداختن کنفرانس بن در دسمبر ۲۰۰۱ فرصت رخنه و توطئه را برای ایران آماده گردانید. در کنفرانس بن تفاهم استخباراتی بین امریکا و ایران در مورد افغانستان پدید آمد که در واقعیت بین ایندو تقسیم کار بود. امریکا تصور میکرد با خریداری خائن و جنایت کاران حرفه ئی و استخدام چند تن تحصیل کرده بی هویت میتواند صلح و آرامش را به افغانستان برگرداند. مردم ما متوقع بودند که عوض نظام طالبانی يك سیستم انسانی بر پایه های عدالت اجتماعی و دموکراسی واقعی نه دورغین مستقر شود. اما عکس آن اتفاق افتاد. یک نظام تا مغز استخوان فاسد و مشتمل از فاسقان، تحصیل یافتگان فروخته شده و خاینان جهادی هرگز نمی توانست آرامش و نظر به ادعای امریکا و متحدین دموکراسی را در افغانستان پیاده نمایند. نتیجه همان شد که مشاهده می کنیم.

در آغاز تشکیل نظام جدید ساخته اجانب در کابل، پست های بسیار حساس مانند وزارت اطلاعات و کلتور و تعلیمات عالی و موسسات فرهنگی بالاخص رادیو و تلویزیون در دست نشاندگان ایران افتاد. تعداد اخبار، مجلات، جراید، تلویزیون، رادیو، وب سایت و ویلاگ های مورد حمایت مالی و سیاسی ایران به هزار ها رسیده بود. پوشیده نماند که استخبارات ایران مقدار عظیمی پول نقد کماکان در اختیار ادارات فاسد کرزی و غنی قرار میداد. ایران به مزدوران خود هدایت داده بود تا منازعات قومی و تبلیغات ضد پشتون را دامن بزنند و این همان نصایح چنگیز پهلوان بود که در عمل پیاده میشد. ایران همچنان با استفاده ناجایز از پناه گزینان هزاره افغانستان، گروهی را به اسم فاطمیون به وجود آورد تا از آنها در جنگ های شرق میانه بالاخص در سوریه به نفع ایران استفاده برد. رهبر فاطمیون در افغانستان محمد محقق بود که سعی نمود از وجود فاطمیون علیه رقبای سیاسی خود در افغانستان بهره برداری تهدید آمیز نماید. دولت فاسد جمهوریت مستعمراتی افغانستان نخواست و یا نتوانست کاری انجام دهد تا دست گروه های ملیشینی را که آله دست اجانب بودند از ریشه برکند.

در ساحة فرهنگی، جایگزین ساختن کلمات و اصطلاحات فارسی ایرانی عوض کلمات سچه دری و زدودن زبان پشتو یکی از اهداف طویل المدت فرهنگی ایران در افغانستان بوده است. درین راستا، ایران در کابل، هرات و شمال افغانستان طور بیسابقه به فعالیت مطبوعاتی خود افزود. تقرر افراد وفادار به ایران در پست های حساس فرهنگی و اخبار و جراید و رادیو و تلویزیون ها دست ایران را در افغانستان بالا برد و مانعی هم وجود نداشت که جلو توطئه های ایران را بگیرند. از یک نظام دست نشانده و ضد ملی نمیتوان توقع دیگری داشت. اینکه اشغالگران غرب بالاخص امریکا علی رغم موجودیت تضاد های حاکم های بر روابط امریکا و ایران، چرا توسعه و پخش نفوذ ایران را در افغانستان نادیده گرفت، خود هم سوال برانگیز است و هم میتواند بیانگر سازش های تهران - واشنگتن در قبال افغانستان باشد.

قابل تذکار میدانم که در خلال ۲۰ سال اشغال افغانستان توسط امپریالیسم غرب، ایران در آغاز پنهائی که بعداً علنی گردید با تحریک طالبان روابط تنگاتنگ هم برقرار نموده بود. هدف ایران از تماس های مخفی با تحریک طالبان دوگانه بود: اول اینکه جنگ در افغانستان ادامه یابد زیرا ایران تصور میکرد که شاید

هم درست فکر کرده باشد، اگر جنگ در افغانستان به پایان میرسید، احتمالاً آمریکا متوجه ایران شده تا این کشور را بیشتر بی ثبات ساخته و یا اینکه در تعویض نظام ایران اقدام میکرد. دوم اینکه ایران ممکن به این عقیده رسیده بود که وزنه ترازوی سیاسی و نظامی در افغانستان روز تا روز به نفع طالبان در حال تغییر بود. لذا برای تحولات احتمالی جدید در افغانستان آمادگی می گرفت و از اشتباهات دور اول دوری می جست.

طبق گزارش سایت ریدف (Rediff.com) مورخه ۲۰ جولای سال ۲۰۰۴، مضمونی را زیر عنوان "القاعده و رابطه ایران: دست ایران در بی نظمی افغانستان"، به نشر سپرد و ادعا نمود که ایران از القاعده حمایت می کند. در حین وقت برای انحراف اذهان عامه جهان، ایران طوری در صحنه سیاسی افغانستان عمل میکند که گویا مخالف سازمان تروریستی القاعده و طالبان است. بطور مثال، خبرگزاری رویتر بتاريخ اول مارچ سال ۲۰۰۷ از قول برنت روبین (Bernett Rubin) مشاور امریکائی لکدر براهیمی نماینده ملل متحد در افغانستان چنین گزارش داد. روبین میگوید که "ایرانی ها به او گفته اند که القاعده يك تهديد جدی برای افغانستان شمار میرود که میتواند نتایج وخیمی هم برای ایران داشته باشد. هر باریکه با مأمورین رسمی ایران دیدار میکنم، به من میگویند که به حکومت امریکا خاطر نشان سازم که با طالبان مصالحه نکند." اینجا دورویی، فریبکاری و جبن ایرانی را به وضاحت مشاهده میکنیم.

به هر حال، ۲۰ سال دوره جمهوریست مستعمراتی در کابل دوره درخشان تقلای استخباراتی، سیاسی و فرهنگی ایران در افغانستان بود.

حاکمیت طالبان دور دوم

بعد از مدت بیست سال مبارزات مسلحانه، طالبان با چاشنی پشتونی بار دیگر در ۱۵ آگست سال ۲۰۲۱ در میدان سیاست افغانستان ظاهر شدند که در واقعیت ضربه مهلکی بود که بر فرق دستگاه حاکمه ایران و فاشیسم فارس وارد آمد. یک دشمن زبانی، فرهنگی و مذهبی در قبای طالبان در شرق ایران در اریکه قدرت نشست. همه سرمایه گذاری های مادی و معنوی سه دهه این کشور یک شبه در افغانستان نابود شد و ایران اجباراً دست به عقب نشینی ستراتیژیک زد. عمال ایران در افغانستان از کشور فرار کردند و دستگاه های جاسوسی ایران و نشرات متمایل به آن یا نابود شدند و یا اینکه در کنج و کنار افغانستان و جهان حالت خاموشی قرار دارند و منتظر اوامر جدید اند. با آنهم بر مبنای حد اقل دور اندیشی بالاخص روی مسایل امنیتی و با تجربه از نحوه کار طالبان در دور اول و برخورد قاطعانه نظام طالبانی با دشمنان داخلی و خارجی، تهران اینبار خود را از دست نداد. زعامت ایران به این عقیده اند که قمار را در افغانستان باختند، اما میدان را رها نمی کنند.

سوال اینجاست که چرا طالبان بار دیگر ظهور کرد؟ دلایل متعددی وجود دارد. ۱. تجاوز امریکا و متحدین به افغانستان که مانند تجاوز شوروی مقاومت مردمی را سبب شد. ۲. حملات وحشیانه قوای متجاوز به مردم ملکی و تبدیلی محافل خوشی به ماتم. ۳. خلق یک دولت دست نشانده و فاسد. ۴. تجاوز به ناموس مردم. ۵. بی امنیتی و رهنی و فساد گسترده در شهر های کشور. ۶. شیوع فحشاء و اعمال ضد کرامت انسانی و ۷. تبلیغات ضد پشتون از جانب عمال ایران، انگلیس و سایر متجاوزین در تمام سطوح. در آغاز تشکیل دولت مستعمراتی، قسمت اعظم طالبان تسلیم شدند و به خانه هایشان برگشتند و اشتیاقی هم به جنگ و برگشت به قدرت نداشتند. اما متوجه شدند، قوای متجاوز با همراهان داخلی آنها را آرام نمی گذارد. پس عوض اینکه با ترس و واهمه بزدلانه در خانه بمیرند، بهتر است که با شهامت و با الهام از راه

و رسم اجدادی در میدان جنگ نابود شوند. با این روحیه، دوباره در میدان نبرد حاضر شدند، کشتند و کشته دادند.

ناگفته نباید گذاشت که در اجماع دوحه در فروری ۲۰۲۰ که معاهده صلح را بین طالبان و امریکا رقم زد، نمایندگان چین، روسیه، ایران و پاکستان هم حضور داشتند. همانطوریکه سقوط طالبان موافقت جهانی را در بر داشت، برگشت طالبان هم بر مبنای موافقت جهانی صورت گرفت. تهران حال معتقد شد که نباید طالبان ناترس را عصبانی ساخت و احساسات ضد ایران و ضد شیعه آنها را تحریک نمود. طالبان هم تاکید کردند که قصد آسیب رساندن به ایران را ندارند. باخت تاریخی ایران در شرق میانه در تقابل با اسرائیل و از دست دادن سرمایه گذاری های سیاسی و نظامی اش در لبنان و غزه و سوریه، ایران را وادار ساخته است که از در مصلحت با طالبان کنار آید. سید عباس عراقچی وزیر خارجه ایران طی سفر اخیرش به کابل گفت: امنیت و ثبات ایران به امنیت و ثبات افغانستان وابسته است و تحولات اخیر در افغانستان ما را به این نتیجه رسانیده که همکاری با امارت اسلامی باید بیشتر گسترش یابد. علی رغم اینکه ایرانی ها در مجموع با پناه گزینان افغان رویه ضد بشری دارند، عراقچی خاطر نشان ساخت که مشکلات پناهجویان افغان در ایران و مسئله آب هیرمند باید به عامل گسترش همکاری ها تبدیل شوند و ایران متعهد است که بازگشت پناهجویان غیرقانونی افغان را بطور محترمانه مدیریت کند.

وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در گفتگو با خبرنگاران در کابل گفت که طی ۴۵ سال گذشته ایران هم از تحولات افغانستان تاثیر پذیرفته است. او گفت: جمهوری اسلامی ایران از جنگ داخلی گرفته تا خیلی از مسائل دیگر در افغانستان همواره متاثر شده است، بحث مهاجرانی که به ایران آمدند، مواد مخدر و گروه های تروریستی القاعده و داعش که اینجا (افغانستان) حضور داشتند. طبیعی است که ما به سرنوشت کشور همسایه مان و تحولات و سیاست هایش حساس باشیم و باید بتوانیم آن ها را مدیریت کنیم.

من در سخنان عراقچی نشانه یک نوع تضرع، التواء و تقلب را نزد مقامات طالبان احساس می کنم و تصور می نمایم که ناشی از هراس نظام آخندی از تحریک طالبان است که حال بر قله سیاسی افغانستان تکیه زده اند.

تهران هراس دارد که در صورت خلق تنش بین ایران و افغانستان، طالبان هم از گروه های سنی مذهب خصم ایران مانند جندالله، جیش العدل، سپاه صحابه و انصارالفرقان با کمک استخباراتی غرب علیه ایران استفاده خواهد کرد. پس بهتر است غرور جاهلان را کنار گذاشت و با طالبان کله شیخ سر آشتی را گرفت. قابل تذکار است که در مقابل سختگیری های مذهبی طالبان و رد فقه جعفری و اعمال فشار بر شیعیان افغانستان، ایران خم به ابرو نه آورده است. اما در حین زمان، نیرنگ سیاسی تهران در اینجا خاتمه نمی یابد. نظر به گزارش بعضی خبرگزاری ها چند تن از افراد مربوط سپاه پاسداران و دیپلمات های ایران با برخی از رهبران سیاسی مخالف طالبان چند روز قبل در استانبول دیدار کردند. از جانب ایران سید حسین موسوی، ناصر غزالی پور و رضا بهرامی به دیدار عبدالرشید دوستم، محمد محقق، عطا محمد نور و تاج محمد جاهد شتافتند و به آن ها توصیه کردند که از نزدیکی با پاکستان خودداری کنند.

برای رفع تنش، یک هیئت قضائی افغانستان به ایران رفت. مالک حقانی، معاون قوه قضائیه طالبان در صحبت با کاظم غریب آبادی، معاون قوه قضائیه ایران خواسته است فهرست زندانیان افغان بالاخص کسانی را که محکوم به اعدام هستند با حکومت طالبان شریک کنند.

او همچنان از مقام‌های ایرانی خواست که با افغان‌های محکوم به اعدام بر بنیاد اخوت اسلامی از نرمش استفاده نموده و به عنوان حسن تعامل برای آنان به جای اعدام راه بدیلی را پیدا کنند. سازمان حقوق بشر ایران در گزارش اواخر سال گذشته میلادی خود نوشته بود که بیش از ۹۰ تن از اتباع افغانستان از زمان به قدرت رسیدن دوباره طالبان در سال ۲۰۲۱ در ایران اعدام شده‌اند.

بایست علاوه نمایم که به همان اندازه ای که ایران به حاکمیت طالبان محتاج است، دو چند طالبان به همکاری ایران هم نیازمند است. انزوای جهانی طالبان، فشارهای اقتصادی و مشکلات با پاکستان ولو که جعلی هم تصور شود، نظام طالبانی را اجباراً به سوی ایران سوق میدهد تا حد اقل از فشارهای منطقه‌ئی و جهانی یک کمی آسوده گردند. باید متذکر شد که نقاط مشترک بین نظام آخندی و طالبانی هم وجود دارد:

تاکید بر ایده لوژی مذهبی، تاکید بر سرکوب مخالفان، انحصار قدرت و استفاده از مذهب غرض مشروعیت بخشیدن نظام. اینها نقاط وصل این دو نظام اسلامی اند.

یکی از خصوصیات مشترک ملا هبت الله و آیت الله علی خامنه ای استفاده از دین و مذهب برای مشروعیت بخشیدن به حکومت استبدادی آنهاست. هر دو از اعتقادات دینی و جایگاه مذهبی شان برای حمایت و تقویت ستون‌های قدرت و خنثی کردن هرگونه مخالفت بهره می‌جویند. هبت الله خود را نماینده مستقیم خداوند روی زمین می‌داند. او با استفاده از لقب "امیرالمومنین" مقامش را فراتر از هر قانون بشری می‌داند و هرگونه مخالفت با حکومت طالبان را "دشمنی با خداوند" می‌پندارد. این نوع ستراتیژی که باعث خلق ترس و ارعاب در جامعه میشود، مشروعیت ظاهری به حکومت طالبان می‌بخشد.

خامنه ای نیز با استفاده از نظریه "ولایت مطلقه فقیه" خود را جانشین حضرت علی (شیر خدا) و نماینده خدا روی زمین میداند. این نظریه، که براساس تفسیر خاصی از فقه شیعه بنا شده است، به او قدرتی همه جانبه میدهد که ماورای هر قانون اساسی و هر نهاد مردمی است. هرگونه مخالفت را با نظام آخندی در ایران، مخالفت با دساتیر اسلام میداند.

خلاصه اینکه ایران به یورش سیاسی، استخباراتی و فرهنگی ایران به سوی افغانستان ادامه خواهد داد، البته نظر به جو سیاسی منطقه‌ئی و جهانی و شرایط زمانی بازی‌های مختلفی را در افغانستان رویدست خواهد گرفت. به عقیده رابرت کیلن مولف کتاب "انتقام جغرافیه"، افغانستان قربانی موقعیت جغرافیائی خود است. این حالت هم بد است و هم خوب. تا زمانی که رژیم جمهوری اسلامی از روش توسعه طلبانه اش در منطقه دست بردار نباشد، آرامش نه در افغانستان و نه در منطقه هرگز برقرار نخواهد شد. جمهوری اسلامی هنوز از طرح توسعه طلبانه حوزه تمدنی نه تنها دست برنداشته، بلکه همچنان به دنبال احیا و توسعه آن است. این پرسش مطرح میشود که آیا ایران سرانجام می‌خواهد یک کشور عادی باشد یا خیر؟

اکنون افغانستان در بازی چند مجهوله قرار دارد. با در نظر داشت جغرافیه و جیو پولیتیک افغانستان، آیا امارت اسلامی طالبان توانائی و هنرمندی را در چنین بازی‌های پیچیده خواهند داشت تا منافع افغانستان را محفوظ نگهدارد و توازن ستراتیژیک را میان رقبای منطقه‌ئی ایران و پاکستان و قدرت‌های جهانی مانند امریکا، روسیه و چین به نفع افغانستان برقرار سازد؟ آینده برای ما جواب خواهد گفت.